فرهیختگان
farhikhteganonline
WWW.FDN.IR

روزهای جنگ خرمشهر در «موندو»

هانیه علی‌نژاد
خبرنگار

محمدرضا آریان‌فر، نویسنده و نمایشنامه‌نویس جنوبی، آثار متعددی را تاکنون روانه بازار نشر کرده است. کتاب «موندو» تازه‌ترین اثر این نویسنده است که در جشنواره داستان حماسی رتبه سوم را از آن خود کرده است. این کتاب توسط انتشارات سوره مهر به تازگی روانه بازار شده است. آثار این نویسنده اغلب آمیزه‌ای از باورها و فرهنگی است که در مناطق مختلف وجود دارد. او می‌گوید که کتاب را به صرف آگاهی دادن نمی‌نویسد و روحش آمیزه‌ای از فرهنگ‌ها، اعتقادات و باورها است و برای انعکاس آن تلاش می‌کند. در ادامه متن کامل گفت‌وگوی ما با این نویسنده را می‌خوانید.

کتاب «موندو» رتبه سوم جشنواره داستان حماسی را از آن خود کرد. این رمان در دسته کتاب‌های درمورد خرمشهر است. نسبت کتاب «موندو» با خرمشهر چگونه است؟

این کتاب به گوشه‌ای از تاریخ جنگ در خرمشهر می‌پردازد. من برشی از یک زندگی را انتخاب کردم که به تخلیه قسمت شرقی این شهر و سقوطش برمی‌گردد. این برش را دستمایه قرار دادم و با سلسله اتفاقات سوررئال آن را ادامه دادم. خودم اهل خرمشهر هستم و در آنجا بسیاری از اتفاقات جنگ را شاهد بودم. من برای اینکه اثر را از خاطره‌نویسی دور کنم این مشاهدات را از زبان یک راوی نوجوان آورده‌ام. بسیاری از برش‌های آن واقعیت دارند. برای من فرقی نمی‌کند که خرمشهر باشد یا جای دیگر. هرجای دیگر هم اتفاقی رخ می‌داد آن را می‌نوشتم.

«موندو» فضای خیال و حماسه را مانند سایر آثار شما در کنار هم دارد. چگونه این دو را به هم گره زدید؟

سال‌هاست این کار را انجام می‌دهم. من در نمایشنامه‌نویسی این شیوه را به کار بردم و بعد آن را در رمان هم وارد کردم. در کتاب‌های خردسال و بزرگسال من هم همین گونه است و اتفاقات کتاب واقعیتی است که در بستر خیال غلت می‌خورد. چیزی که در ادبیات آمریکای جنوبی با آن روبه‌رو هستیم همین تخیل بسیار قوی است. من گاهی هم از فرهنگ‌های بومی و باورهای عامیانه و خرافی استفاده می‌کنم؛ چراکه این ظرفیت‌ها است که مخاطب را پای نوشته من می‌نشاند. حماسه و اسطوره نیز برآمده از باور مردم و توده‌ها است. سال‌ها است که در این حوزه مطالعه کرده‌ام و از آن بهره می‌برم.

چطور مرز خیال و واقعیت را حفظ می‌کنید؟

تجربه. من از دوران دبیرستان تاکنون مشغول نوشتنم و همین تجربه است که به داد من رسید. زیباترین تجربه را هم در نمایشنامه‌نویسی به دست آورده‌ام. نمایشنامه‌نویسی و شعر به من کمک کردند تا من به‌عنوان یک راوی راحت حرف بزنم و اتفاقات را کنار هم به گونه‌ای بچینم که مرزی مابین‌شان نباشد. من مرزها را می‌شکنم. من به تمام فرهنگ‌ها و باور و اعتقادات مردم علاقه دارم و همیشه آنها را دستمایه قرار داده‌ام. مثلا در کتاب «خانه‌ای برای سیمرغ» یک سیمرغ، در «جزیره ابرها» قصه عبدالله بحری و عبدالله بری هزارویک شب، «اسب‌ها هم به بهشت می‌روند» از فرهنگ ترکمن و...

ادبیات حماسی از دیرباز وجود داشته و معروف‌ترین آن هم شاهنامه است. امروزه گویا مختصات آن تغییر کرده است. چقدر موافق این گزاره هستید؟ و چرا در ایران کمتر داستان حماسی داریم؟ این کم بودن آیا به معنای عدم نیاز به حماسه و عدم حضور اسطوره‌هاست؟

اسطوره از منظر مهرداد بهار، یک اصطلاح کلی و دربرگیرنده باورهای مقدس انسان در مرحله خاصی از تطورات اجتماعی است که در عصر جوامع به اصطلاح ابتدایی شکل گرفت و باورداشت مقدس همگان شد. برخی نیز اعتقاد دارند که صحبت و تاکید اسطوره بر چگونگی و چیستی زایش و پدید آمدن پدیده‌هاست. بعضی هم اعتقاد دارند که اسطوره، واکنشی از ضعف و ناتوانی بشر در مواجهه با درماندگی‌های او در رسیدن به آرزوها و ترس از حوادث و اتفاقات ناگهانی است. امروز اما مردم ما از خوانش و آشنایی با آنها فاصله گرفته‌اند و آن هم به این دلیل است که مشغله‌های زیاد باعث دوری مردم از کتاب شده است. خاطرم هست در زمان دبیرستان وقتی به ما کنفرانس می‌دادند، در مورد موضوع مورد نظر کتاب می‌خواندیم و بررسی می‌کردیم؛ چراکه ما اینترنت نداشتیم. اما نسل امروز با کتاب بیگانه است. درمورد موضوعات تحقیقش حتی به کافی‌نت می‌سپارد تا برایش تحقیق کند. برای همین است که بسیاری از موضوعات تاریخی و مهم و حماسه و اسطوره را نمی‌شناسند. من همچنان برای نوشته‌هایم مطالعه می‌کنم. ما اسطوره‌هایمان پابرجا است اما تا وقتی که همت و آگاهی وجود نداشته باشد نمی‌توان انتظار داشت که مردم اسطوره و حماسه را بشناسند. من عادت کرده‌ام در آثارم هم از جنبه رئال و هم جنبه سوررئال نگاه کنم. در اثر جدیدم که نگارشش تمام شده به نوعی سیاوش قرن ۲۱ را روایت می‌کنم. این برای این است که من مطالعات بسیاری بر حماسه و اسطوره داشتم و دارم.

از چه طریقی می‌توان آگاهی داد تا مردم دوباره به حماسه و اسطوره بازگردند؟

من کتاب را به صرف آگاهی دادن نمی‌نویسم. روح من آمیزه‌ای از فرهنگ‌ها، اعتقادات و باورها است و برای آن تلاش می‌کنم. متاسفانه دوستان نویسنده که باید در این راه قلم بزنند، دغدغه مسائل زندگی دارند و کسی از آنها حمایت نمی‌کند. خود من نزدیک ۵ جلد کتاب تمام‌شده دارم که هنوز نتوانستم با توجه به شرایطی امروز جامعه به ناشر بدهم. این شرایط را هم ارشاد به ما تحمیل کرده است. من یک کتاب با سه نمایشنامه درمورد زن نوشته‌ام که گفته‌اند ۱۸ صفحه‌اش باید حذف شود و با دیدگاه نازلی مواجه شدم. نه‌تنها من که همه افراد مواجه شدند. چطور می‌توان انتظار داشت که نگاه عمیقی به فرهنگم داشته باشم؟ شرایط امروز جامعه جایی برای آگاهی نمی‌گذارد.

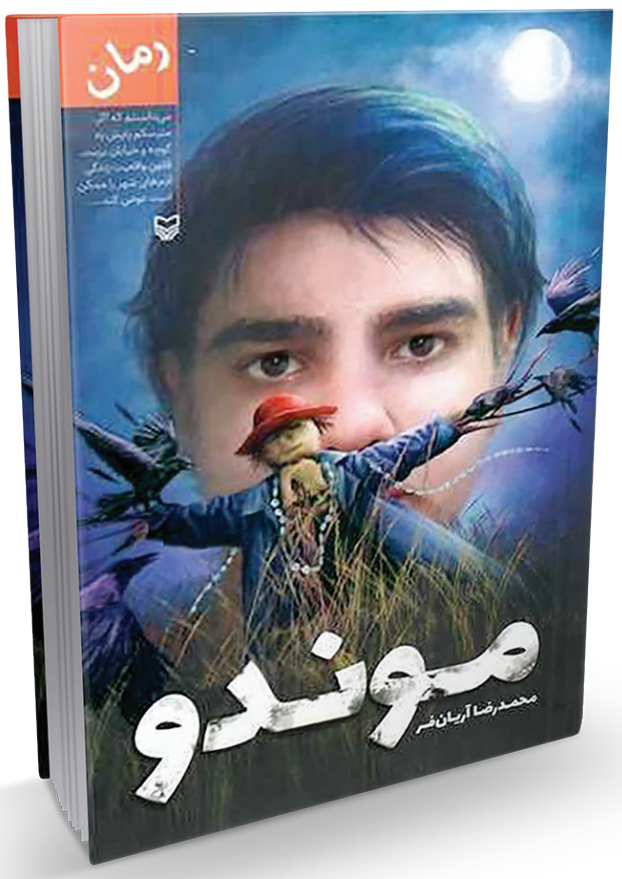

معرفی کتاب

«خشمابه» و بیست روایت خواندنی از داستان آب

سمیه جمالی
نویسنده و منتقد

آب در فرهنگ ایرانی و اسلامی بیش از آنکه عامل رفع نیاز تشنگی باشد یک نماد است؛ نمادی مقدس. آب در فرهنگ ایرانی اسلامی تا حدی تشخص پیدا کرده که به ضریحی قابل تمسک بدل می‌شود.

آب در فرهنگ اساطیری ایران

در ایران باستان، آناهیتا مادر و نگهبان آب، نماد زایایی و الهه باروری و پاکیزگی است. او یکی از ایزدبانوان مورد علاقه ایرانیان پیش از اسلام بود. پرستش و احترام آب، در میان ایرانیان تا حدی بود که نباید آب‌های جاری را آلوده می‌کردند و برای آن قربانی می‌کردند. برای این کار گودالی کنار رود می‌کندند تا خون قربانی داخل آن بریزد و آب جاری را آلوده نکند. در اوستا آمده: «پیش از آفرینش هر جانوری آب بود و آسمان و خدا بر آب بود.» در روز چهارم آبان، یعنی آبان روز از آبان ماه، جشن آبانگان برگزار می‌شده و ایرانیان در کنار دریا و رود به پرستش ایزد بانو آناهیتا می‌پرداختند.

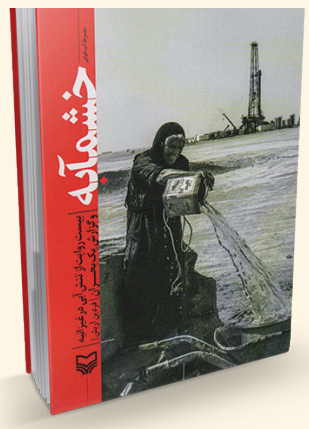

آب در فرهنگ مذهبی

از ۱۴۰۰ و اندی سال به بعد، پس از اینکه مهریه دختر پیامبر اسلام آب تعیین شد این عنصر طبیعت، رنگ و بوی خاصی به خود گرفت. مسلمانان حضرت فاطمه زهرا(س) را شفیع و مادر آب می‌پندارند. پیش آمدن حادثه کربلا در سال ۶۱ هجری و بستن جریان آب به روی نوه پیامبر و همراهان او، از زن و کودک، آب را تبدیل به نمادی غمبار و در عین حال مقدس کرد. به‌طور اخص آب رود فرات، نهر علقمه، چاه زمزم و آب سقاخانه‌های اماکن متبرک جایگاه ویژه‌ای دارند. قرن‌هاست شنیدن نام نهر علقمه و رود فرات یادآور شجاعت، وفای به عهد و تن ندادن به جور و ستم است.

غیزانیه، شهری در جنوب ایران

از سال ۱۳۹۹ که حوادثی در غیزانیه پیش آمد، نام این منطقه تازه بر سر زبان‌ها افتاد. جنوب ایران اما سده‌هاست منطقه استراتژیک و مورد طمع بیگانه است. اسم این ناحیه از کشور در کتب تاریخی نه‌تنها در ایران بلکه برای استعمارگران اروپایی هم شناخته شده و پرتکرار است. جنگ با پرتغال، ایستادگی در برابر انگلیس، مبارزه با رژیم بعث عراق و سال‌ها درگیری قومی قبیله‌ای و... از این مردم انسان‌هایی صبور، شجاع و خودمتکی ساخته است.

نقطه اشتراک داستان آب و جنوب ایران، سرخم نکردن است.

کتاب «خشمابه» روایت تنش آبی در غیزانیه است. فردین آریش در پی دو سفر به منطقه این روایت‌ها را نگاشته است. این کتاب اولین مجلد از مجموعه آب‌خوانی است که توسط موسسه سلوک به چاپ رسیده است. در مقدمه نوشته‌شده توسط موسسه آمده که این مجموعه روایت‌های آبی ادامه خواهد داشت.

کتاب خشمابه، شامل بیست روایت است و یک گزارش ضمیمه آن. روایت اول، با راننده یکی از سرویس‌های اینترنتی شروع می‌شود؛ جاسم چهل‌ساله که در غیزانیه مترجم و واسطه نویسنده و اهالی شده است. هر روایت با مختصری توضیح نویسنده شروع می‌شود و ادامه ماجرا را راوی آن بخش تعریف می‌کند. بنابراین بخش عمده کتاب، زاویه دید و راوی اول شخص غیرنویسنده است. راویان طیف متنوعی دارند از اهالی و بومیان منطقه هستند تا مهاجرانی که از نقاط دیگر به غیزانیه رفته، پاگیر و نمک‌گیر شده‌اند. از مرد جوان روپا و کاری تا پیرمرد نحیف، از عرب غیرایرانی تا عرب‌های اهواز و... زبان روایت رسمی است و چندان تمایلی به صمیمت ندارد که این بازمی‌گردد به نگاه نویسنده، به پیام و ایده مرکزی ذهن او. نویسنده قصد ندارد غر بزند، ناله کند یا عواطف را برانگیزد تا طوری فضا بغض‌آلود شود که پرده اشک نگذارد وقایع شفاف پیش چشم خوانندگان قرار گیرد. بنابراین آقای آریش، هر آنچه گفته شده بدون چاشنی نقل می‌کند و درنهایت نتیجه شگفت‌آور است. همیشه گفته‌ام، در نوشتن داستان و بیش از آن در مستندنویسی طرفدار خونسردنویسی هستم، زیرا خواننده وقتی اصل واقعه را مقابل خود دارد، متوجه می‌شود نویسنده قرار نیست عقیده خود را به او القا کند پس او هم بی‌طرفانه صادقانه‌ترین برداشت را می‌کند. فردین آریش در خشمابه فقط شنیده، دیده و نقل کرده است. نه اینکه زحمتی نکشیده باشد؛ اتفاقا نگذاشتن ردپای نظرات، احساسات و بی‌پیرایه نوشتن کار دشوارتری است. حالا این مردمند که اصل قضیه را می‌خوانند به جای آنکه خوراک منتخب رسانه‌های فرمایشی بی‌ارزش را بگیرند.

در بخشی از روایت پیرمردی که در حال تجهیز حسینیه برای محرم است می‌خوانیم: «ما ضد انقلاب نیستیم» و تعریف می‌کند از روزهایی که غیزانیه به خاطر داشتن منابع نفت و گاز مدام بمباران می‌شده، خودش در جبهه و دلش آنجا بوده است. از کارهایی که انجام شده گفت و از وعده‌هایی که داده و عمل نشده، از ارتباط بی‌آبی با بیکاری و مهاجرت. و راوی دیگر طلبه جوان جهادی است که برای روستا تانکر آب مجانی هماهنگ می‌کند. او از روز درگیری در غیزانیه تعریف می‌کند و اینکه چطور تیرهای ساچمه‌ای سر و تن عده‌ای از اهالی را زخمی کرده. در ضمیمه کتاب پس از بیست روایت از زبان راویان محلی، گزارش و تدقیقی از نویسنده آمده است. در قسمت گزارش یک بحران، علاوه بر شرح وضعیت آب در خوزستان و حوادث غیزانیه، توضیحات شفاف مدیریت منابع آب نیز ارائه شده است. در گفت‌وگو با «مهدی قمیشی»، رئیس دانشکده آب دانشگاه اهواز، و «امین ذوالفقاری» فعال جهادی خوزستان به بررسی پژوهش‌ها، مقالات و کارهایی که در حال انجام یا برنامه‌ریزی است پرداخته شده. طرح‌هایی مانند طرح غدیر که قرار است زیرساخت‌های لازم برای انتقال آب شرب شهرهای مرکزی، جنوب و غرب خوزستان را فراهم کند و فعلا روی آبادان و خرمشهر متمرکز است. این طرح در فاز بعدی غیزانیه را نیز تحت پوشش درخواهد آورد.

این قبیل روایت‌های دست اول و شفاف در هر بحرانی می‌تواند اولا کمک موثری به اذهان عمومی کند برای جلوگیری از بحران‌های بزرگ‌تر و نیز بلندگویی باشد برای رساندن حرف آسیب دیدگان به مسئولان؛ اگر گوشی برای شنیدن باشد.

«خشمابه» با نامی درخور توجه و طرح روی جلد تفکربرانگیز آغاز کننده راهی مداوم برای این سلسله کتاب‌ها است. این کتاب توسط انتشارات سوره مهر حوزه هنری در سال ۱۴۰۰ به چاپ رسیده است.

الگوی زن مسلمان در «سر بر دامن ماه»

فاطمه مرادی
خبرنگار

درست وسط روزهایی که صحبت از «زن» نقل هر محفل و انجمن و رسانه‌ای است شروع به مطالعه کتاب «سر بر دامن ماه» کردم. ابتدای کار گمانم این بود که محتوا و نثر تاریخی کتاب دلزده‌ام می‌کند اما پس از خوانش پنجاه صفحه متوجه شدم این رمان تاریخی یک دوره آموزشی پژوهش، نویسندگی خلاقانه و داستان‌نویسی است. از همان روز اول مطالعه هر پاراگراف پر شد از حاشیه و هایلایت‌هایی که تنها دلیل من برای فرار از امانت دادن کتاب به دوستانم شد. جلوتر که رفتم استنادات تاریخی، گلچین روایت‌ها و پرداخت پخته‌شان مرا شیفته کتاب کرد چراکه نویسنده از وجود زنی در تاریخ روایت کرده که به ویژگی‌های صرف زنانه محدود نشده، بلکه متناسب با اوضاع جامعه آن روزها امتی را رهبری کرده و سامان داده است.

کدام زن؟

فاطمه دولتی نویسنده کتاب دست‌مان را گرفته و به روزهایی می‌برد که عباسیان با نیرنگ و حیله امام شیعیان را به شهادت رسانده و دیکتاتوری مابانه بر مردم حکومت می‌کردند. این خفقان و خودکامگی به‌حدی می‌رسد که به حکمت خداوند متعال مهدی موعود(عج) از دیدگان مردم غایب می‌شود. در همین مقطع، ادعاهای گزاف جانشینی ولی خدا موجب سرگشتگی و چنددستگی روزافزون شیعیان می‌شود. در این بین تنها کسی که می‌تواند شرایط آشفته جامعه و امت اسلامی را مدیریت کند «بانو حدیث» مادربزرگ امام‌زمان(عج) است. زنی در اوج لطافت مادری در حالی که هنوز سوگوار شهادت فرزندش امام حسن عسگری(ع) است با زیرکی به مصاف نیرنگ‌های عباسیان می‌رود. تمام صفحات کتاب از هویت بانویی رونمایی می‌کند که می‌تواند الگوی زنان مسلمان باشد. سرمشقی که نه محکوم به دخمه است و نه تبرج و دلبری. بلکه زنی است طالب علم و آگاه به زمانه خویش که در کشاکش زیست در دنیا هم خودش را به‌عنوان یک انسان می‌سازد و هم مکتبی انسان‌ساز می‌آفریند که اثراتش تا به امروز زنده و پایدار است.

روایتی خطی یا گسسته؟

پس از مطالعه شصت صفحه ابتدایی برایم سوال شده بود که چرا نویسنده دو خط زمانی را برای رمان انتخاب کرده و چرا از فلش‌بک‌های متعدد کمک گرفته است. حدس می‌زدم این امر موجب سردرگمی خواننده شود. اما در ادامه متوجه شدم تنها راه مناسب انتقال حجم زیاد شخصیت و داده‌های تاریخی استفاده از فلش‌بک و برگشت به زمان حال است. فاطمه دولتی گذشته و حال را به موازات هم روایت می‌کرد و همین امر باعث شد که نه ضعف در پرداخت شخصیت را شاهد باشیم، نه روایت خطی و کسل کننده را. از همه مهم‌تر بهترین راه برای ایجاد تعلیق در صحنه‌ها و کشش خرده‌داستان‌ها، شناخت و تثبیت شخصیت‌ها استفاده از گسست زمانی برای روایت داستان‌ها بود.

زنانی طالب دنیا و ماورای دنیا

«زبیده خاتون» مادربزرگ امام‌زمان و جمیله‌ای که قبیحه شد دو شخصیت اصلی کتاب هستند. قهرمان و ضدقهرمانی که دور از زندگی معمول ما نیستند. دو کنیز و یار غار که به‌سبب حسادت‌ورزی جمیله راه‌شان از هم جدا می‌شود، طوری که انگار هیچ‌وقت یکی نبوده‌اند. وصلت زبیده با امام هادی(ع) دستاویزی برای مکرهای جمیله می‌شود تا جایی که برای تسلط بر حدیث با افتخار به وصلت با شاهزاده عباسیان رو می‌آورد. دو شخصیت باورپذیر که نویسنده به‌خوبی از پس ترسیم کشمکش‌هایشان برآمده و از کارکردهایشان برای پیشبرد داستان کمک گرفته است. اما نکته درخشان انتخاب این دو شخصیت در ترسیم دو دنیای متفاوت از دو زن است. تصویری برساخته از زنی طالب دنیا و مافیهای آن است و زنی که در پی هر چیزی ماورای دنیاست.

تلنگری برای جدیت در نوشتن

کتاب را که خواندم از خودم خجالت کشیدم. حسرت روزهایی را خوردم که پژوهش و نوشتن را به‌عنوان کاری جدی برنتافتم. همیشه به دنبال شخصیت‌های معاصری بودم تا قهرمانان باورپذیر داستان‌ها و روایت‌هایم باشند غافل از اینکه تاریخ اسلام پر است از زنانی درخشان که در قالب زنانگی‌های صرف نمانده و دست به نقش‌آفرینی اجتماعی زده‌اند. از میان تمام آنها من فقط زینب کبری(س) را می‌شناختم و بس. «سر بر دامن ماه» تلنگری شد تا بیشتر تاریخ را بکاوم و به دنبال زنانی بگردم که علاوه بر معمولی بودن، اسطوره نیز بوده‌اند. نمونه‌هایی که بر کتاب‌های زرد روانشناسی غربی چربیده و به فرهنگ و مذهب زنان ایرانی بیشتر نزدیک است.

نوشتن به مثابه ابزار یا هدف؟

چیزی که من را در میانه مطالعه کتاب شگفت‌زده کرد کوشش و حساسیت در انتخاب خرده‌داستان‌ها و دیالوگ‌ها بود. نویسنده از بین ۲۸ منبع، احادیث و راویت‌هایی را گردآوری کرده و با قلم و تکنیک‌های داستانی به تصویر کشیده بود. در اواسط مطالعه فکر کردم دیالوگ‌هایی که یادآور احادیث هستند زاییده تخیل خانم دولتی باشند اما بعد از بررسی متوجه شدم تمام‌شان سندیت دارند. نویسنده برای فهم بهتر خواننده آنها را در دیالوگ‌ها و روایت‌های داستانی گنجانده بود تا خواننده تصویر روشنی از محتوای احادیث به‌دست بیاورد. این جدیت در کار تداعی‌گر صحبت یکی از اساتیدم شد: «اگر می‌خواهی نویسنده شوی، هیچ‌وقت نخواهی شد اما اگر می‌خواهی نویسندگی ابزاری برای بیان آرمان‌ها و اهدافت باشد بدان که می‌شوی، چه بسا درخشان‌تر از چیزی که فکرش را می‌کنی.» و اما خوانش کتاب سر بر دامن ماه یادآور این گزاره بود که زن بودن در اسلام مساوی با خانه‌نشینی نیست. اسلام زن را با تمام ویژگی‌های جنسیتی‌اش به مثابه انسانی می‌دید که هم مادری و همسری را دارد، هم به فراخور زمانه‌اش نقش‌آفرینی می‌کند. الگویی که نه در مکاتب فمینیستی می‌گنجد، نه در ایدئولوژی‌های پوچ وهابیت. «سر بر دامن ماه» روایتگر زن و زنانی است که با یک دست گهواره را تکان می‌دهند و با دست دیگر جهانی را.

«تریل‌باز» رونمایی و بررسی شد

خسرو باباخانی: باید اجازه دهیم که داستان همان سرگرمی باقی بماند

جواد نومیری
خبرنگار

نشست نقد و بررسی کتاب «تریل‌باز» به قلم عزیز سهرابی توسط انتشارات سوره مهر برگزار شد. این نشست که با همکاری مهرک ناشر کتاب کودک‌ونوجوان سوره مهر برگزار شد با حضور خسرو باباخانی نویسنده و منتقد، تیمور آقامحمدی نویسنده و منتقد، عزیز سهرابی نویسنده کتاب «تریل‌باز» و جمعی از اهالی کتاب و رسانه در کافه کتاب سمیه همراه بود.

در این نشست عزیز سهرابی با اشاره به اینکه خود را نویسنده نمی‌داند بیان کرد: «هیچ کسی با نوشتن یک اثر نویسنده نمی‌شود. من از زمانی که در آموزش‌وپرورش بازنشسته شدم شروع به فعالیت نقد آثار ادبی کردم اما از نوشتن فرار می‌کنم چراکه یک ترسی در دلم می‌اندازد. نویسنده کسی است که دغدغه همیشگی‌اش نوشتن باشد. من کار نوشتن را دیر شروع کردم و الان مدام با خودم می‌گویم کاش بیست سال پیش آغاز کرده بودم. «تریل‌باز» را سال ۱۳۹۳ نوشتم و ایده آن از زمانی شکل گرفت که من در مقطع راهنمایی دبیر بودم و علاقه بچه‌های نوجوان را به تریل و موتور می‌دیدم. همان‌جا دلم خواست چیزی درمورد نوجوان‌ها بنویسم. نوشتن از نوجوان‌ها مخصوصا برای کار اول بسیار سخت است. حتی اگر من مدعی باشم که جهان نوجوان روستایی را تا حدودی می‌شناسم باز هم سال‌ها تلاش و مطالعه نیاز دارد تا بتوان یک اثر قابل‌قبول ارائه داد.»

در ادامه نشست خسرو باباخانی نویسنده و منتقد با بیان اینکه نوشتن کار سختی است گفت: «نه‌تنها آقای سهرابی از نوشتن فرار می‌کنند بلکه بسیاری از ما این‌گونه هستیم. ما ذاتا افراد شفاهی هستیم و بیشتر مایلیم حرف بزنیم تا اینکه بنویسیم. نوشتن داستان خوب اگر غیرممکن نباشد کار بسیار دشواری است. در جهان استثنا وجود دارد اما روال عادی این نیست که معجزه رخ دهد. سال‌ها رنج، تجربه زیستی، نوشتاری و مطالعاتی لازم است. این مهم نیست که در چندسالگی هستیم، مهم تجربه زیستی است که متاسفانه نسبت به تجربه‌ها سطحی هستیم.»

باباخانی با اشاره بر اینکه در کتاب «تریل‌باز» مخاطب دست‌کم گرفته شده است بیان کرد: «طرح خام و ساده است و برای مخاطب امروز که با جهان داستانی پیچیده‌تری آشناست جذابیت ندارد. در جهان داستانی و روابط علت‌ومعلولی وقایع باید از دل واقعه قبلی بیرون آیند که در کتاب این‌طور نیست و بیشتر تصادفی است. یکی دیگر از مشکلاتی که بعضا در این کتاب رخ داده است دیالوگ‌هاست که یکی از عناصر جدی داستان و حتی مثل خون در رگ داستان است. بین مکالمه و دیالوگ تفاوت وجود دارد. مکالمه اطلاعات بی‌ارزشی را به ما منتقل می‌کند و اثر را تبدیل به یک اثر ایستا می‌کند اما دیالوگ اطلاعات ارزشمندی را دارد. دیالوگ‌ها باید کوتاه، پیش‌برنده و گونه‌ای باشند. گونه سطحی از زبان است که با آن جنسیت گوینده، سطح سواد او، جایگاه اجتماعی و... را مشخص می‌کند. نکته دیگر این کتاب که من چندان دوستش نداشتم، پایان‌بندی آن است. من پایان‌بندی خوش را برای این کتاب نمی‌پسندم چراکه نوجوان باید بداند که برای کار اشتباه باید هزینه بدهند و این‌گونه نیست که معلمی در کار باشد و به کمک بیاید.»

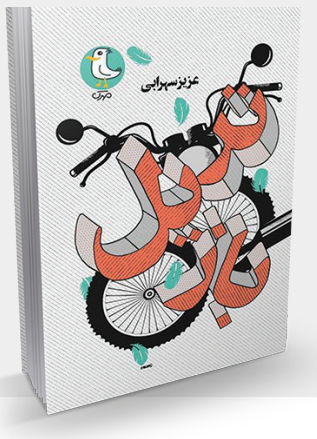

این نویسنده درمورد افزودن پند و اندرز به کتاب‌ها گفت: «مشکل از جایی شروع می‌شود که نویسنده فکر می‌کند که باید چیزی آموزش بدهد. اگر نویسنده، آگاه و دانا باشد ناخودآگاه دانایی در کلامش نهفته است و در قصه می‌آید اما اگر نباشد و به زور بخواهد آموزش دهد کار در سطح می‌ماند. باید اجازه دهیم که داستان همان سرگرمی باقی بماند. مردم در اوقات فراغت خود به سراغ کتاب می‌آیند و نه در گرفتاری‌هایشان. اگر کتاب نویسنده پیامی نداشت ما از او هیچ طلبی نداریم.»

در بخش پایانی نشست نقد و بررسی کتاب «تریل‌باز» تیمور آقامحمدی نویسنده و منتقد با اشاره بر سختی نوشتن کار کودک‌ونوجوان گفت: «روزبه‌روز فاصله بین نسل‌ها بیشتر می‌شود و ما باید تناسب را رعایت کنیم. داستان به‌مثابه مواجهه است. یعنی من متن را می‌خوانم تا با شخصیت‌ها و اتفاقات درون جهان داستانی مواجه شوم. در جهان داستانی «تریل‌باز» ما به سه نوجوان مواجه می‌شویم. داستان از پیرنگ شکل می‌گیرد و دقیقا پاشنه آشیل کتاب همین است. زمانی که ما پیرنگ داستان را می‌نویسیم در واقع داستان را طراحی می‌کنم تا در یک بستر داستان حرکت کند و آدم‌ها کنار هم قرار گیرند. گمان می‌کنم در این کتاب طراحی مشکل دارد و بیشتر برحسب تصادف جلو رفته است. همه اتفاقات در سطح قرار دارند و به سمت خلاقیت نرفته است. در حوزه خلاقیت باید همیشه به اولین‌ها بی‌توجه باشیم. معلول‌ها باید علت‌های محکمی داشته باشند.»

آقامحمدی درمورد تناسب نویسنده با نسل جدید عنوان کرد: «اگر نویسنده داستان بزرگسال باشیم دغدغه‌های مشترک بیشتری داریم اما اگر قرار باشد درمورد نوجوان و به جای نوجوان بنویسیم باید تناسب بین نسل‌ها را رعایت کنیم. اگر از تجربه نوجوانی خودمان استفاده می‌کنیم باید لباس امروزی تنش کنیم. انتقال تجربه بدون فرآیند بزرگ‌ترین خطای نویسندگی است. سرعت تغییرات آنقدر زیاد است که نوجوان امروز از نوجوانی نسل ما چیزی درک نمی‌کند. برای نوجوان نوشتن کافی نیست، باید از نوجوان بنویسیم تا ببینیم فهم او از مسائل چیست.»

این نویسنده و منتقد در پایان گفت: «شخصیت‌های این کتاب پا در زمین ندارند به این معنا که اقلیم به معنای بستری برای زیست شخصیت‌ها در آن وجود ندارد. بستری که وجود دارد واقعی نیست و یک پا در گذشته و یک پا در امروز دارد. برداشتم این است که نگاه ایده‌آلیستی نویسنده به جهان باعث شده است که همه چیز از پیش تعیین شده باشد و پلات را دچار ضعف کرده است. شاید هم نشات گرفته از نگاه معلم‌وار اوست. در جهان مدرنیستی همه این باورها تغییر کرده است و آدم‌ها چندوجهی‌اند و درحال تغییر.»